

عقل

[واژه‌نامه عقاید - ۱]

سید محمد بنی‌هاشمی*

اشاره

هر مکتب و مذهبی، بر یک سلسله «واژگان کلیدی» تکیه دارد و دیدگاه‌های خود را از طریق آنها بیان می‌کند. این واژگان، عمود خیمه یک نظام فکری است که آن بنای اندیشگی بر این مبنا استوار می‌شود. به واقع، بسیاری از اختلافات، ناشی از عدم تعریف دقیق واژه‌هاست که هرکس به گونه خود، مدعا را می‌فهمد و در نتیجه، جنگ هفتاد و دو ملت پدید می‌آید. در حالی که اگر از همان آغاز، برای دیدن پیلی که در خانه تاریک است، همه چراغ به دست می‌رفتند، آن همه اختلاف پدید نمی‌آمد.

اختلاف گاهی برخاسته از سخن گفتن جاهلانه است؛ چنان‌که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «لو سکت الجاهل، ما اختلف الناس» (بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۸۱) و گاهی برخاسته از هواهای نفسانی که در این صورت، پس از علم پدید می‌آید؛ چنان‌که در قرآن اشاره می‌شود (شوری ۴۲ / ۱۴) و گاه، برخاسته از

*. استادیار دانشگاه آزاد اسلامی.

بیانهای مختلف از یک حقیقت واحد، چنان که بارها مشاهده شده است.

با توجه به نقش اساسی تعریف واژه‌های کلیدی در تبیین مباحث عقائدی و رفع اختلاف، فصلنامه سفینه در صدد برآمده تا در هر شماره، یک واژه کلیدی در مباحث عقاید را - در حدّ گفتاری مختصر - توضیح دهد. امید است از این شماره، هر بار با یک واژه کلیدی آشنا شویم. در این مورد، تذکر چند نکته ضرور است:

۱. گفتارهای این سلسله، توسط پژوهشگران مختلف نوشته می‌شود. لذا هر یک از آنها، سبک و سیاق خاص خود را دارد؛ گرچه اصول حاکم بر تمام این گفتارها، همان شاخصهای پژوهشی شناخته شده است.

۲. چارچوب کلی این گفتارها، تعریف واژه‌ها بر مبنای قرآن و حدیث است؛ یعنی همان چارچوب کلی فصلنامه سفینه.

۳. به دلیل اختصار در این گفتارها، هدف اصلی بیان سرفصل‌های اصلی و ارجاع به منابع دیگر است که به تفصیل به آن مطلب پرداخته‌اند.

۴. در این مورد نیز - مانند موارد دیگر - چشم به یاری پژوهشگران درد آشنا داریم که با بیان دیدگاههای اصلاحی، تکمیلی و انتقادی، همچون گذشته، این سلسله مطالب را یاری کنند.

عقل یک حقیقت وجدانی است؛ لذا هرگونه تعریفی از آن باید ریشه در وجدان عقلا داشته باشد؛ به گونه‌ای که هر عاقلی فطرتاً آن را تأیید و تصدیق کند. بنابراین، استناد به کتب لغت در این زمینه، برای این است که نشان دهیم که حقیقت وجدانی در زبان عربی چه نامیده می‌شود و وجه تسمیه آن چیست. همچنین شواهد نقلی و روایی در بحث شناسایی گوهر عقل، همگی، جنبه تذکری و تنبّهی دارند؛ یعنی عقلا از این طریق به ویژگیهای عقل و عاقل متذکر می‌شوند و تنبّه وجدانی می‌یابند. با این مقدمه، اگر معنای لغوی عقل را در کتب لغت جستجو کنیم، به یک معنای

وجدانی روشن برمی خوریم که تعابیر مختلف، همگی حاکی از آن هستند.

۱. معجم مقاییس اللغه: «العقل: الحائس عن ذميمة القول والفعل». (ابن فارس، ج ۴، ص ۶۹) عقل، مانع از گفتار و کردار ناپسند است.
۲. لسان العرب: «العقل: الحجز والنهي، ضد الحُمق» (ابن منظور، ج ۱۱، ص ۴۵۸) «حجر» یعنی حرمت و محدودیت. به همین سبب، آن را که ممنوع التصرف است - و به بیان دیگر تصرف بر او حرام گشته است - اصطلاحاً محجور می نامند. «نهی» نیز از نهی به معنی «بازداشتن» مشتق شده است. علاوه بر این حُمق یا حماقت نیز در مقابل عقل جای دارد.

۳. اقرب الموارد «عقال» را وسیله بستن معرفتی می کند. (شرتونی، ص ۸۱۲)

۴. القاموس العصری «عقل» را به معنای «ربط» دانسته است. پس «عقل» نیز همچون «ربط» به مفهوم بستن است. زمانی که کسی شتری را می بندد، عرب گوید: «عقل البعیر». (انطون، ص ۴۵۰)

براساس این سخنان، عقل نوعی حبس و ممنوعیت برای انسان است. انسان در هنگام عاقل بودنش، انجام پاره ای اعمال را ممنوع می یابد. این وجدان به خاطر آن است که عقل، وسیله نوعی ادراک و فهمیدن است. شخص با وجود آن، خود را مجاز به انجام اعمال ناشایست نمی داند؛ زیرا زشتی آن را می فهمد. بنابراین فهم و ادراک عقلانی، انسان را از لاقیدی خارج می کند و به بند تقید می کشد. در مقابل، برای کسی که فاقد این فهم است، چنین محدودیتی معنا ندارد. او از هر قید و بندی آزاد است؛ چون آنچه را عاقل می فهمد، او نمی فهمد. از این عدم فهم، به حُمق یا حماقت تعبیر می شود.

لسان العرب در ادامه می افزاید:

العاقِلُ الَّذِي يَحْبِسُ نَفْسَهُ وَيُرُدُّهَا عَنْ هَوَاهَا.

عاقل کسی است که نفس خود را حبس می کند و آن را از آنچه میل دارد،

بازمی‌دارد.

أُخِذَ مِنْ قَوْلِهِمْ قَدْ اِعْتَقَلَ لِسَانَهُ إِذَا حُبِسَ وَ مُنِعَ الْكَلَامَ.

این تعبیر (عقل)، از گفتار عرب گرفته شده که وقتی زبان کسی محبوس گردیده و از سخن گفتن بازداشته شود، می‌گویند: قد اعتقل لسانه.

در پایان، ابن‌منظور در بیان وجه تسمیه عقل، «يَعْقِلُ» را در کنار «يَحْبِسُ»

می‌نشانند:

سُمِّيَ الْعَقْلُ عَقْلًا، لِأَنَّهُ يَعْقِلُ صَاحِبُهُ عَنِ التَّوَرُّطِ فِي الْمَهَالِكِ: أَيِ يَحْبِسُهُ.

عقل را عقل نامیده‌اند؛ چرا که دارنده خود را از فروغلتیدن به مهلکه‌ها بازمی‌دارد.

البته روشن است که این بازدارندگی و منع، درونی است، نه اینکه خارجاً از آدمی سلب اختیار کند.

۵. در کتاب معجم الفروق اللغوية - که تفاوت‌های میان معانی کلمات

قریب‌المعنی را بیان می‌دارد - درباره علم و عقل می‌خوانیم:

الْفَرْقُ بَيْنَ الْعِلْمِ وَالْعَقْلِ أَنَّ الْعَقْلَ هُوَ الْعِلْمُ الْأَوَّلُ الَّذِي يَزْجُرُ عَنِ الْقَبَائِحِ. وَ

كُلُّ مَنْ كَانَ زَاجِرُهُ أَقْوَى، كَانَ أَعْقَلَ. (عسکری، ص ۳۶۶)

اینجا تصریح شده که عقل نوعی علم است: «العقل هو العلم»؛ یعنی اساساً عقل و علم، یک سنخ دارند. هر دو از مقوله فهم و درک‌اند و البته این به خودی خود، امری وجدانی است.

اما آنچه عقل را نسبت به علم تمایز می‌دهد، بنا بر گفته یاد شده، دو نکته است: یکی آنکه عقل، «علم اول» است و دیگر آنکه عقل، بازدارنده از بدیهاست. بهترین معنایی که برای «اول» بودن این علم خاص (عقل) به نظر می‌رسد، این است که بگوییم عقل اکتسابی نیست. ادراک‌های عقلی، مبتنی بر تعلیم و تعلم نیست؛ بلکه فهم خوبی و بدی عقلی بدون هیچ تعلیمی، از ابتدای بلوغ در انسان حاصل می‌شود. تا زمانی که کودک علم به حُسن یا قُبْح افعال ندارد، عامل بازدارنده هم

ندارد؛ اما همین که این علم پدید آمد، او را از ارتکاب قبایح منع می‌کند. ما در خود می‌یابیم که قبل از بلوغ عقلانی، این علم اول را - که اکنون ما را از ارتکاب زشتی‌ها باز می‌دارد - نداشتیم. از سوی دیگر، این خوب و بدها را جایی آموزش ندیده‌ایم؛ بلکه با رسیدن به سن بلوغ این علم به ما داده شده است. این دانش نخستین، مرز میان بی‌عقلی و عقل را بیان می‌کند و کمترین عاملی است که عاقل را از غیر عاقل جدا می‌سازد و می‌رساند که اگر آدمی به این نقطه برسد، در جرگه عاقلان درآمده است. اما همین دانش غیر تعلیمی می‌تواند درجات مختلف داشته باشد و هرکس درجه بالاتری از آن را دارا شود، عاقل‌تر خواهد بود: **كُلُّ مَنْ كَانَ زَاجِرُهُ أَقْوَى فَهُوَ أَعْقَلُ**.

برخی از شواهد نقلی و روایی بحث عقل همین رویکرد را تأیید می‌کند:

۱. عقل، **عَقَالٌ** جهل است. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرماید: **إِنَّ الْعَقْلَ عِقَالٌ مِنَ الْجَهْلِ وَالنَّفْسِ** مثل **أَخْبَثَ الدَّوَابُّ فَإِنَّ لَمْ تُعْقَلْ حَارَ**. (حرانی، ص ۱۵)

عقل، **عَقَالٌ** (مانع) از جهل است و نفس (انسان) همچون سرکش‌ترین چارپایان است که اگر **عَقَالٌ** نشود، سرگردان می‌گردد.

توضیح این کلام پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در شرح بیان ابن‌منظور در «لسان‌العرب» گذشت.

۲. نوری جداسازنده میان حق و باطل. حضرتش فرموده‌اند:

العقل نورٌ يُفَرِّقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ. (دیلمی، ص ۱۹۸)

عقل نوری است که به وسیله آن، میان حق و باطل فرق نهاده می‌شود.

فرق نهادن میان حق و باطل، همان تشخیص **حَسَنٍ** از **قَبِيحٍ** است که با کشف **حُسْنِ حَسَنٍ** و **قُبْحِ قَبِيحٍ** صورت می‌پذیرد. انسان با واجدیت این نور (عقل) توانایی تشخیص خوب از بد را دارا می‌شود. مثلاً همه عقل را حق و ظلم را باطل می‌یابند. این **حُسْنٍ** و **قُبْحٍ** واقعی‌اند؛ یعنی اعتباری، قراردادی یا سلیقه‌ای نیستند. به تعبیر دیگر، حق بودن عدل یا بطلان ظلم، مطلق است نه نسبی.

۳. مانند چراغی در وسط خانه. پیامبر ﷺ فرمود:

... فَيَقَعُ فِي قَلْبِ هَذَا الْإِنْسَانِ نُورٌ فِيهِمُ الْفَرِيضَةُ وَالسُّنَّةُ وَالْحَيَّةُ وَالرَّذِيَّةُ. أَلَا وَمَثَلُ

الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السِّرَاجِ فِي وَسْطِ الْبَيْتِ. (صدوق، علل الشرائع، ص ۹۸)

آن‌گاه در قلب این انسان (بالغ) نوری می‌افتد که در نتیجه آن، فریضه و سنت و خوب و

بد را می‌فهمد. آگاه باشید که عقل در قلب، مانند چراغ در وسط اتاق است.

مراد از فریضه و سنت، واجب و مستحب عقلی است. واجب عقلی مانند رعایت عدل یا ترک ظلم و مستحب عقلی مانند احسان به والدین در موردی که وظیفه‌ای متوجه فرزند نیست.

دانشمندان شیعه به پیروی از رسول خدا ﷺ و عترت پاک ایشان، همین رویکرد

را در شناخت عقل پیش گرفته‌اند:

۱- ثقة الاسلام کلینی در مقدمه کتاب «کافی» گوید:

این کتاب خود را با «کتاب العقل» آغاز می‌کنم؛ زیرا عقل، قلب و محور

همه چیز است و احتجاج (محاسبه و مؤاخذه) و پاداش و کیفر براساس آن

می‌باشد. (إِذْ كَانَ الْعَقْلُ هُوَ الْقُطْبُ الَّذِي عَلَيْهِ الْمَدَارُ وَبِهِ يُحْتَجُّ وَ لَهُ الثَّوَابُ

و عَلَيْهِ الْعِقَابُ) (کلینی، ج ۱، ص ۱۰)

وی در نخستین بخش کافی «کتاب العقل و الجهل»، ۳۶ حدیث از اهل بیت

عصمت و طهارت علیهم السلام نقل کرده است. در حدیث سوم آن باب امام صادق علیه السلام عقل

را چنین تعریف می‌کند:

«ما عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ.» راوی می‌پرسد: پس آنچه در معاویه بود،

چیست؟ می‌فرمایند: «تلك النكراء. تلك الشيطنة. و هي شبيهة بالعقل و ليست

بالعقل.» (کلینی، ج ۲، ص ۱۱)

قسمت اول بیان امام علیه السلام ناظر به معرفتی عقل از طریق بیان نتیجه و اثر آن است.

در واقع، عقل را نوری دانسته‌اند که به وسیله آن حُسن عبودیت پروردگار، کشف و

راه صحیح بندگی او طی می‌شود. نتیجه این عبادت و بندگی، پاداش بهشت است

که نصیب عاقل می‌گردد.

قسمت دوم کلام امام علیه السلام بیان این نکته است که در بسیاری اوقات، بعضی از زرنکیها و شیطنتها در نظر کوتاه اندیشان، نشانه عقل به حساب می‌آیند که باید از این اشتباه رایج و بزرگ اجتناب شود. عقل یک گوهر قدسی و الاهی است که هیچ‌گاه به چیزی بر خلاف رضای پروردگار و در مسیر شیطانی، جهت‌گیری نمی‌کند. به تعبیر دیگر، هیچ‌گاه گمراهی و ضلالت را نشان نمی‌دهد و حيله‌گریهای معاویه صفتان را نباید نتیجه روشنگری نور عقل دانست. این شیطنتها، به ظاهر شبیه عقل است؛ ولی عقل نیست.

۲- شیخ صدوق در کتاب «معانی الاخبار» بابی تحت عنوان «باب معنی العقل» آورده و در بیان معنا و تعریف عقل دو حدیث ذکر کرده است. حدیث اول همان حدیثی است که به نقل از مرحوم کلینی در کتاب شریف کافی آوردیم و حدیث دوم از امام حسن مجتبی علیه السلام است که در توصیف عقل فرمودند:

التَّجَرُّعُ لِلْغَضَّةِ حَتَّى تُنَالَ الْفُرْصَةَ. (صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۴۰)

جرعه جرعه غصه خوردن تا فرصت مناسب به دست آید.

این بیان، معرفی عقل از طریق شناخت یکی از نتایج و آثار مهم آن است. در شرایطی که انسان برای احقاق یک حق، شرایط و زمینه‌ها را مناسب نمی‌بیند، به نور عقلش، قبح اقدام کردن و نیز حُسن تحمل کردن را می‌یابد و منتظر فرصت مناسب بودن را کشف می‌نماید؛ هرچند که این حلم و بردباری به غصه خوردنهای پیاپی بینجامد.

بهترین مثال این امر، غصه خوردنهای امام مجتبی علیه السلام است که این حدیث شریف از زبان آن بزرگوار می‌باشد. ایشان به سبب بی‌معرفتیهای یاران بی‌وفایش، چاره‌ای جز صلح با معاویه فریب‌کار نداشت و تحمل این امر غصه‌های فراوانی را به کام مبارکش می‌ریخت. البته کمال عقل ایشان، حُسن این غصه خوردنها و بلکه

ضرورت تحمّل آن را کشف می‌کرد.

درباره این بیان صدوق باید توضیح داد که او تا جایی که متن احادیث را در بیان مراد خود کافی و رسا ببیند، به توضیح نمی‌پردازد. بدین روی، این حدیث را می‌توان دیدگاه صدوق دانست.

۳- شیخ مفید در بیان و تعریف عقل به این نکته بسیار مهم اشاره می‌کند:

يُسَمَّى عَقْلًا لِأَنَّهُ يَعْقِلُ عَنِ الْمَقْبَحَاتِ. (مفید، النکت فی مقدمات الاصول، ص ۲۲)

عقل نامیده می‌شود چون (عاقل را) از ارتکاب زشتیها باز می‌دارد.

این جمله کوتاه و پر معنی، اشاره به معنای وجدانی، لغوی و روایی عقل دارد. ایشان همچنین بر انفکاک‌ناپذیر بودن «عقل» از «سمع» تأکید می‌نماید (مفید، اوائل المقالات، ص ۴۴، شماره ۷ و ۸) و این امر را مورد اتفاق علمای امامیه می‌داند. این همان لازمه‌ای است که میان عقل (حجّت باطنی) و شرع (حجّت ظاهری) برقرار است.

۴- علامه محمدباقر مجلسی در کتاب بحار الانوار، شش معنای اصطلاحی برای عقل بیان کرده است و اکثر اخبار مربوط به عقل را ناظر به معنای اول و دوم آن می‌داند که به تصریح ایشان، مآل و نتیجه واحد دارند. این دو معنا عبارت‌اند از:

الأوّل هو قوّة إدراك الخیر و الشرّ و التّمييز بينهما... الثانی ملكة و حالة فی النّفس تدعو إلى اختیار الخیر و النّفع و اجتناب الشرور و المضارّ و بها تقوی النّفس علی زجر الدواعی الشهوانیّة و الغضبیّة و الوسوس الشیطانیّة.

(مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۹)

اول عبارت است از توانایی ادراک خیر و شرّ و تشخیص آنها... دوم حالت نفسانی راسخی که به انتخاب خیر و فایده و اجتناب از شرور و ضررها فرامی‌خواند و نفس به سبب همین ملکه نفسانی قدرت می‌یابد که انگیزه‌های شهوت و غضب و وسوسه‌های شیطانی را منع نماید.

۵- مرحوم آیه الله میرزا محمد مهدی اصفهانی در درسهای خود - اعمّ از اصول فقه و معارف - به گونه خاصی مباحث عقل را مطرح فرموده که از جهاتی منحصر به فرد

است. عناوین بخشی از دروس ایشان در باب عقل چنین است:
یک. عقل نور است.

دو. این نور پس از طی دوران طفولیت به فرد ممیز عطا می‌گردد.

سه. با این نور، خوبی و بدی پاره‌ای از افعال اختیاری انسان کشف می‌شود
(مانند خوبی احسان و بدی ظلم).

چهار. انسان در حال غضب یا شهوت شدید، این نور را از دست می‌دهد و بدی
کارش را متوجه نمی‌شود.

پنج. عاقلان به سبب دارا بودن همین نور، خود را از دیوانگان متمایز
می‌شمارند.

شش. انسان به سبب مخالفت با عقل مستحق کیفر می‌گردد.

هفت. این نور، حجت باطنی (درونی) خداوند بر انسان عاقل است.

هشت. نور عقل، فارق میان واجب عقلی (فریضه) و مستحب عقلی (سنت)
است.

نه. عقل و علم، از جهت حقیقت نوری با یکدیگر تفاوت ندارند.

ده. تفاوت میان علم و عقل به متعلق آنها بر می‌گردد.

وی علاوه بر موارد فوق مباحث دقیق و ظریفی در باب «حُسن و قُبْح ذاتی» به
عنوان صفت فعل عاقل مختار، «مستقلات عقلیه»، «ملازمه عقل و شرع»، «اختلاف
درجات عقول»، «تباین عقل و عاقل و معقول» و «ذاتی بودن حجیت عقل» مطرح
کرده است که می‌توان گفت پیش از ایشان چنین تفصیلی با دقت و عمق خاص
خود، بی سابقه است. از این رو پژوهشگران را به مطالعه آثار این عالم بزرگوار در
این زمینه دعوت می‌کنیم. (رجوع شود: بنی‌هاشمی، سید محمد. کتاب عقل؛ همو، پرتو خرد؛

خداپاری، علی‌نقی، سرچشمه حکمت)

فهرست منابع

۴. ابن منظور. لسان العرب. بيروت: دار صادر، ۲۰۰۰ م.
۱. آنطوان، الياس. القاموس العصري. تهران: مؤسسه انتشارات اميركبير، ۱۳۷۶ ش.
۲. شرتوني، سعيد. اقرب الموارد.
۳. ابن فارس، احمد. معجم مقابيس اللغة. قم: مكتبة الاعلام السلامي، ۱۴۰۴ ق.
۵. عسكري، ابوهلال. معجم الفروق اللغويه. قم: مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۲۱ ق.
۶. حرّاني، ابن شعيه. تحف العقول. قم: انتشارات جامعه مدرسين، ۱۴۰۴ ق.
۷. ديلمى، حسن بن ابى الحسن. ارشاد القلوب. انتشارات شريف رضى، ۱۴۱۲ ق.
۸. صدوق، محمد. علل الشرايع. قم: انتشارات مكتبة الداوري.
۹. كليني، محمد. كافي. تهران: دارالكتب الاسلاميه، ۱۳۶۲ ش.
۱۰. صدوق، محمد. معاني الاخبار. قم: انتشارات جامعه مدرسين، ۱۳۶۱ ش.
۱۱. مفيد، محمد. النكت في مقدمات الاصول.
۱۲. مفيد، محمد. اوائل المقالات.
۱۳. مجلسي، محمدباقر. بحار الانوار. تهران: مكتبة الاسلاميه، ۱۳۹۷ ق.
۱۴. بنى هاشمي، سيد محمد. كتاب عقل. تهران: انتشارات نيا، ۱۳۸۵ ش.
۱۵. جهانبين، اميرمسعود. پرتو خرد. تهران: انتشارات نيا، ۱۳۸۸ ش.
۱۶. خداياري، على نقى و جمعى از نويسندگان. سرچشمه حكمت. تهران: انتشارات نيا، ۱۳۸۸ ش.